

دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، درس ۱۳، متی ۶:۲۵ به بعد، درباره نگرانی و توکل به خدا

بیل مونس و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۱۳، متی ۶:۲۵، و جلسه بعد، در مورد نگرانی و توکل به خدا است.

به آخرین روز ما خوش آمدید. ما قصد داریم موعظه بالای کوه را تمام کنیم، و من مجبور شدم یک بار آن را بگویم، موعظه بالای کوه، و چند قسمت بسیار جالب.

منظورم این است که، به نظرم جالب بوده، اما چند متن واقعاً جذاب و چالش برانگیز وجود دارد که امروز می‌خواهیم به آنها پردازیم که زندگی را تغییر می‌دهند. خوب، روز خوبی داشته باشید. ما این بخش را از نیمه پایینی... او، دعا کنیم، متاسفم، شروع کرده بودیم.

پدر، ما قصد داریم به موضوعات نگرانی، موضوعات روحیه‌ی انتقاد و غیبت، موضوعات چالش برانگیز برای انتخاب یک راه یا راه دیگر پردازیم. اینها موضوعات سختی هستند و موضوعاتی که بدیهی است نمی‌توانم در کلاس بیان کنم، اما پدر، دعا می‌کنم که در قلب آنها، قلب و ذهن دانش‌آموزان کار کنی، که آیات و آموزه‌ها را در روزها و هفته‌های آینده به ذهن آنها بیاوری. پدر، دعا می‌کنم که همه اینها در تأثیرگذاری بر موعظه‌های آنها مفید بوده باشد و آنها این را به مردم خود در کلیساهایشان منتقل کنند و آنها را در برخی از این آموزه‌های اصلی و اساسی که به ما داده‌ای، به چالش بکشند.

اگرچه گاهی اوقات به دلیل آزاردهنده بودن موعظه شما، آن را دوست نداریم، اما از شما به خاطر آن سپاسگزاریم و از شما سپاسگزاریم که خدای صبور هستی که در این سفر با ما همراه هستی. از شما به خاطر صبرتان سپاسگزاریم، زیرا بارها و بارها معنای این آیات را می‌آموزیم. به نام عیسی، آمین.

خب، رسیدیم به بخش دوم که از آیه ۲۵ شروع می‌شود. خوب، متی ۶، آیه ۲۵. فکر کنم این قسمت از ۲۵ تا ۳۴. به سری توضیحات نوشتم.

این یکی از مهم‌ترین، پرسشگرترین، ناامیدکننده‌ترین، متقاعدکننده‌ترین و دلگرم‌کننده‌ترین متون در تمام عهد جدید است. مطمئناً متنی است که همه ما را در مورد ایمانمان متقاعد می‌کند و در عین حال ما را نیز متقاعد می‌کند. من فکر می‌کنم که ما را تشویق می‌کند که به پدر آسمانی خود اعتماد کنیم.

واقعیت این است که بیشتر ما دوست داریم نگران باشیم، درست است؟ این موهبت معنوی من است. این موهبت من است. من می‌توانم چیزهای بیشتری برای نگرانی ایجاد کنم تا اینکه کارتر قرص داشته باشد.

منظورم این است که این موهبت من است. همسر من از نگرانی‌های من شگفت‌زده شده است. اوضاع دارد بهتر می‌شود.

خوب است که زندگی یک سفر است، اما وقتی به جایی سفر می‌کنیم، مدام از خودم می‌پرسم اگر الان ماشین خراب شود چه کار می‌کنم. برمی‌گردم یا جلو می‌روم؟ آخرین پمپ بنزین کجا بود؟ نزدیک‌ترین رمپ ورودی یا خروجی کجاست؟ به این فکر می‌کنم که اگر الان خراب شویم، یدک کش ما را کجا می‌برد. و من فقط

منظورم این است که می‌توانم چیزهایی برای نگرانی ایجاد کنم که شما را شگفت‌زده کند. و من واقعاً در این مورد متقاعد شدم، در واقع چند سال پیش موعظه بلای کوه را تدریس کردم.

و من گفتم، می‌دانی، خدایا، این چیزی است که باید انجام دهم، باید روی آن کار کنیم. و اوضاع دارد بهتر می‌شود. کامیون ما ۱۶۰،۰۰۰ و جیب ما ۱۲۰،۰۰۰ دستگاه دارد.

بنابراین، فروپاشی یک احتمال بسیار واقعی است. اما همه ما دوست داریم نگران باشیم. همه ما دوست داریم نگران باشیم.

اگر دوست نداشتیم نگران باشیم، این کار را نمی‌کردیم. اما فکر می‌کنم همه ما نگران بودن را دوست داریم. و بخشی از آن، به نظر من، به ما توهم کنترل می‌دهد.

اما همانطور که خواهیم دید، این یک گزینه نیست. نگرانی در این متن یک گزینه نیست. پدرم از این عبارت استفاده می‌کند که نگرانی، نقل قول، الحاد عملی است.

این عبارت خیلی خوبی برای بررسی است. وقتی من و شما نگران چیزهایی هستیم که خدا به ما گفته است. که به آنها رسیدگی خواهد کرد، طوری رفتار می‌کنیم که انگار خدا وجود ندارد، یا حداقل، اهمیتی نمی‌دهد.

درست است؟ و این یک گناه است. فیلیپیان ۴:۶ تا ۷. نگران نباشید، بلکه همه چیز را به خدا بسپارید. بنابراین، این موضوع نگرانی موضوعی است که برای من عزیز است.

و دوباره، دارم روش کار می‌کنم. اما همیشه به چالشه. باشه.

مضمون فصل ۶، فراخوان به وفاداری بی‌قید و شرط به خداست. و وقتی آیه ۲۵ با «بنابراین» شروع می‌شود، او بحث خود را بر اساس ثروت بنا می‌کند، نه اعتماد به ثروت، درست است؟ زیرا ثروت را انتخاب می‌کنید یا خدا را. بنابراین، اگر خدا را انتخاب کنید، گنجینه‌های زمینی را جمع نمی‌کنید.

بنابراین، از آنجایی که قرار نیست گنج‌های زمینی را جمع‌آوری کنید، به چه کسی اعتماد می‌کنید؟ و بحث جریان بحث این است که به جای اعتماد به توانایی خودمان برای کسب درآمد، به خدا اعتماد می‌کنیم. به همین دلیل است که با «بنابراین» شروع می‌شود. بنابراین، عیسی تز خود را در آیه ۲۵ بیان می‌کند.

بنابراین، به شما می‌گویم، نگران نباشید. بسیار خوب، هر چیز دیگری تفسیر است. نگران خودتان نباشید. خب، همین.

این تز است. چرا نگران هستید اگر با توجه به وفاداری ما به استادمان، بخش قبلی، چرا نگران هستید که آیا او به شما اهمیت خواهد داد؟ او بدن شما را آفریده است. او زندگی شما را آفریده است.

او وعده داده است که بدن تو را حفظ کند، زندگی تو را حفظ کند. نگران نباش. نگران نباش.

این تز است. بگذارید همه‌اش را بخوانم. بنابراین، به شما می‌گویم، نگران زندگی‌تان نباشید.

و منظورم از زندگی، چیزی است که می‌خورید و می‌نوشید، پس نگران بدن یا لباس‌هایتان نباشید. متأسفم. بله.

آیا زندگی چیزی فراتر از غذا و بدن چیزی فراتر از لباس نیست؟ خب، این تر شماس است. و آنقدر جزئیات در آن وجود دارد که نمی‌توانیم زیاد به جزئیات پردازیم.

یکی از موعظه‌های من در مجموعه موعظه‌ها درباره جهان بینی است. آیا واقعاً معتقدیم که زندگی چیزی بیش از غذاست؟ آیا واقعاً طوری زندگی می‌کنیم که انگار چیزی بیش از لباس پوشیدنمان در زندگی وجود دارد؟ این جمله، جمله‌ی بسیار مهمی در مورد نحوه‌ی نگرش ما به زندگی و مسائل مربوط به آن است، و ما وقت نداریم که به آن پردازیم. اما به هر حال، این تر آیه‌ی ۲۵ است.

سپس کاری که او قرار است انجام دهد این است که مجموعه‌ای از سه درس را برای کمک به تفهیم نکته‌ی نگران نبودن ارائه می‌دهد. و اولین درس در آیه‌ی ۲۶ است، و درسی از طبیعت در مورد غذا است. او قرار است یک تشبیه ارائه دهد.

و بنابراین، در آیه ۲۶، او می‌گوید، به پرندگان آسمان نگاه کنید. آنها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند، نه در انبارها ذخیره می‌کنند، و با این حال پدر آسمانی شما به آنها غذا می‌دهد. فقط ببینید که خدا چگونه با خلقت خود رفتار می‌کند.

او آن را آفریده است. او آن را حفظ می‌کند. به آنچه در اطرافتان می‌گذرد نگاه کنید.

و بعد نکته را مطرح می‌کند. آیا شما از آنها بسیار ارزشمندتر نیستید؟ بسیار خوب. پس، او می‌گوید، با دقت نگاه کنید.

او فقط به پرندگان آسمان به عنوان یک ترجمه ناقص نگاه نمی‌کند. این یک کلمه یونانی با تأکید است. به معنای نگاه کردن با دقت، توقف، مطالعه و یادگیری از آن است.

آیا هیچ کدام از ترجمه‌هایی که استفاده می‌کنید این را می‌گویند؟ آیا هیچ کدام از آنها می‌گویند که با دقت نگاه کنید یا کاری شبیه به این انجام دهید؟ بله، خیلی بد است. همه چیز همینطور است؛ گاهی اوقات، فکر می‌کنم همه چیز در کتاب مقدس یا بیش از حد ترجمه شده یا کمتر از حد ترجمه شده است. ما نمی‌توانیم دقیقاً به هدفمان برسیم.

خدا جهان را دوست داشت. وای، عشق آگاپائو چیست؟ و تو نمی‌توانی، می‌دانی، تو فقط، تو نمی‌توانی، این یک تفسیر است. این یک موعظه است.

اما اینجا، این کلمه یک کلمه یونانی است که صراحتاً به معنای نگاه کردن با دقت، یادگیری است. بله، در است، فکر می‌کنم، بله *emblepo* نظر گرفتن، یعنی رفتن به مسیر درست. بله، این، این

است، اما نکته اصلی این است که در نظر بگیریم *look* و این، همینطور است، یک شکل تأکیدی از کلمه بله، اساساً، یک نفر، او یک استاد دالاس است، ترجمه لکسام را انجام داد، بنابراین او در نحوه ترجمه خود محدود به آداب و رسوم ترجمه اجتماعی نبود. به هر حال، بسیار خب.

با دقت به پرندگان نگاه کنید. مشاهده کنید، مطالعه کنید، یاد بگیرید. آنها نگران غذا نیستند.

آنها سخت کار می‌کنند، اما نگران نیستند. بنابراین، چند استدلال از آیه ۲۶ بیرون می‌آید. اولاً، خدا روزی‌رسان است.

وقتی به طبیعت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خدا روزی‌رسان است. شما می‌گویید، بله، خب، پرندگان می‌میرند. بله، خب، ما هم می‌میریم.

اما او از آنها مراقبت می‌کند. من در کلبه‌مان هستم. من عاشق غذا دادن به پرندگان هستم.

انگار خدا به ما گفته از زمین مراقبت کنیم. و راستش را بخواهید، یکی از راه‌هایی که من این کار را انجام می‌دهم این است که کلی بادام زمینی و کلی غذای پرندگان می‌خرم. چون، و شما آن را بیرون می‌گذارید، من عاشق تماشای غذا خوردن پرندگان هستم.

و آنها فقط می‌خورند و می‌خورند و می‌خورند و می‌خورند. و، می‌دانید، این، این است که من می‌توانم بخشی از حفظ زندگی ۲۰ پرنده کوچک باشم تا زمانی که سنجاب بیاید.

ضمناً، چیزی به اسم قفس پرنده‌ی ضد سنجاب وجود ندارد. شما از این موضوع آگاه هستید. آنها را در فروشگاه‌ها خواهید دید.

فکر نمی‌کنم هیچ کدام از آنها کار کنند. ما یک سنجاب به نام جیک داریم. او در اتاق زیر شیروانی ما زندگی می‌کند.

ما در واقع به او اجازه دادیم در اتاق زیر شیروانی ما زندگی کند. و در این مرحله او آنقدر رام شده است که از دست ما بادام زمینی می‌خورد. یک بار برادر شوهرم در خانه بود.

و او، تمام روز را صرف غذا دادن به جیک کرد. جیک خیلی خوشحال بود. و بین انگشتان پایش بادام زمینی می‌گذاشت و از این جور چیزها.

یک بار، جیک آمد و تری آن را ندید. جیک فکر کرد انگشت پایش یک بادام زمینی است و همین باعث دردش شد.

درد داشت. اما به هر حال، نمی‌دانم. می‌دانی، چه از طریق ما باشد چه از طریق هر چیز دیگری، خدا روزی می‌دهد.

بنابراین، شما به طبیعت نگاه می‌کنید و می‌بینید که خدا برای آنها روزی فراهم می‌کند. و ثانیاً، ما از آنها ارزشمندتر هستیم. درست است؟ ما به تصویر خدا آفریده شده‌ایم.

پرندگان آفریده نشده‌اند. حالا که صحبت از پرندگان توی اتاق زیر شیروانی شد، خب، بله، یکی همین بالا هست. خدا روزی‌رسان است.

ما از پرندگان ارزشمندتریم. ما به تصویر خدا آفریده شده‌ایم، اما آنها اینطور نیستند.

ما اوج خلقت هستیم. و بنابراین، سوم، باید نتیجه بگیریم که خدا روزی خواهد داد. ما باید از طبیعت نتیجه بگیریم.

و این همان چیزی است که نگرانی را بسیار اشتباه می‌کند. نگرانی یعنی باور داشته باشیم که خداوند از آنچه آفریده است، محافظت نخواهد کرد. بلکه، چیزی که ما را به آن فرا خوانده‌اند این است که اعتماد کنیم که خداوند با ما بهتر از پرندگان رفتار خواهد کرد.

خب، سخته، نه؟ خب، برای من همینطور. نگران بودن خیلی آسونه، می‌دونی. کشیش بودن دقیقاً پردرآمدترین شغل روی زمین نیست، به جز تعداد کمی

می‌دونی، نگران بودن آسونه. و با این حال خدا روزی رسانه، مگه نه؟ یادمه وقتی برای کار در گوردون-کانول به بوستون نقل مکان کردیم، نمی‌تونستیم خونه‌مون رو تو اسپوکن بفروشیم

. ما هر جایی که می‌تونستیم را امتحان کردیم، و نتوانستیم. بنابراین، در نهایت آن را با پول ناکافی اجاره کردیم. بوستون خیلی خیلی گران است.

و بنابراین، ما آنجا قسط خانه بیشتری نسبت به هر زمان دیگری داشتیم. و من با راب صحبت می‌کنم پرسیدم که چطور قرار است این کار عملی شود. و او گفت، من اصلاً نمی‌دانم. اما ما قویاً احساس کردیم که خداوند می‌خواهد ما به گوردون-کانول برویم.

بنابراین، گفتیم که مطیع خواهیم بود و سعی می‌کنیم نگران نباشیم. چند سال بعد، ما خانه را در اسپوکن تسویه کردیم. و به یکدیگر نگاه کردیم و از خود پرسیدیم که چطور این اتفاق افتاده است. من برمی‌گردم، و اگر شما هم این تجربیات را دارید، برمی‌گردید، و بودجه خود را تنظیم می‌کنید، و به درآمد خود نگاه می‌کنید، و به هزینه‌های خود نگاه می‌کنید، و می‌بینید که آنها با هم مطابقت ندارند.

منظورم این است که من همیشه داستان‌هایی از این دست می‌شنوم. روغن زیتون، شیشه روغن که خالی نمی‌شود، درست است؟ الیاس، همان الیاس است؟ بله. لاستیک‌ها فرسوده نمی‌شوند.

ماشین‌ها خراب نمی‌شوند. لباس‌ها بیشتر از آنچه که باید دوام می‌آورند. می‌دانید، منظورم این است که خدا راهی برای مراقبت از ما دارد وقتی کاری را که او از ما خواسته انجام دهیم.

و بنابراین، درس این است که ما به پرندگان نگاه می‌کنیم. یاد می‌گیریم که خدا از آنها مراقبت می‌کند. و بنابراین، او همچنین از ما مراقبت خواهد کرد زیرا ما بی‌نهایت ارزشمندتر از پرندگان هستیم.

دلیل شماره دو در ۲۷ است؛ ما این کار را نمی‌کنیم، و این فقط عقل سلیم است. خب، اصلاً نگرانی چه فایده‌ای دارد؟ هیچ فایده‌ای ندارد. آیه ۲۷، آیا هیچ کدام از شما می‌توانید با نگرانی، یک ساعت به عمرتان اضافه کنید، یا همانطور که می‌دانید، یونانی مبهم است، یک ذراع یا هر چیز دیگری به قدمات اضافه کنید. اینچ است یا نه؟ دیگری چه می‌گوید، پاورقی چه می‌گوید؟ بسیار خوب، پس بله، یا یک ذراع اضافه کنید.

آره، خیلی خب. آره، فقط، یه مشکل ترجمه‌ایه. و راستش، من اصلاً متنم رو با خودم نیاوردم.

آره، پس کاملاً منطقیه. چرا نگران باشی؟ هیچ فایده‌ای نداره. نمی‌تونی، و نمی‌تونی حتی یه ساعت هم به عمرت اضافه کنی، مهم نیست چقدر نگران باشی.

بنابراین، این فقط یک حس مشترک است. فکر کردن به اینکه نگرانی واقعاً می‌تواند هر چیزی را حل کند، به همان اندازه احمقانه است که فکر کنید می‌توانید یک ساعت به طول عمر خود یا ۱۸ اینچ به قد خود اضافه کنید. استات، در صفحه ۱۶۹، روش بسیار خوبی برای بیان این موضوع دارد.

پس نگرانی اتلاف است. اتلاف وقت، فکر و انرژی عصبی است. ما باید یاد بگیریم که هر روز را در یک زمان زندگی کنیم.

البته ما باید برای آینده برنامه‌ریزی کنیم، اما نگران آینده نباشیم. مشکلات یک روز برای همان روز کافی است، یا هر روز مشکلات خودش را دارد. پس چرا باید آنها را پیش‌بینی کنیم؟ اگر این کار را انجام دهیم، آنها را دو برابر می‌کنیم.

زیرا اگر ترس ما به وقوع نپیوندد، یک بار بی‌فایده نگران شده‌ایم. اگر به وقوع بپیوندد، به جای یک بار، دو بار نگران شده‌ایم. در هر دو صورت، این کار احمقانه است.

نگرانی، دردسر را دو برابر می‌کند. این خیلی زیبا بیان شده بود، خیلی زیبا بیان شده بود. نگرانی، من به این نتیجه رسیدم که نگرانی در واقع از آن هم بدتر است.

وقتی من و شما نگران هستیم، داریم به خدا می‌گوییم که باور نداریم او به ما اهمیت می‌دهد. منظورم این است که هر رابطه خانوادگی را در نظر بگیرید. همسر یا فرزندانمان می‌آیند و می‌گویند: بابا، من فقط فکر نمی‌کنم امشب به من غذا بدهی.

تصور کنید اگر پسر یا دختر خودتان این حرف را به شما بزند، چه احساسی خواهید داشت. فکر نمی‌کنم بتوانیم از پشش بریباییم. فکر نمی‌کنم آنقدر به من اهمیت بدهی که به من غذا بدهی یا لباس برایم بپوشانی.

و این همان کاری است که ما با خدا می‌کنیم وقتی نگران این هستیم که آیا او به وعده‌هایش به ما عمل خواهد کرد یا نه. بنابراین، دلیل شماره دو در آیه ۲۷ صرفاً عقل سلیم است. نگرانی هیچ معنایی ندارد.

دلیل سوم در آیات ۲۸ تا ۳۰ آمده است. و دوباره، او به طبیعت برمی‌گردد و می‌گوید، در اینجا درسی از طبیعت در مورد لباس وجود دارد. بله، درس اول در مورد غذا بود، و این درس در مورد لباس بود.

آیات ۲۸ تا ۳۰. چرا برای لباس نگران هستید؟ ببینید گل‌های صحرای چگونه رشد می‌کنند. آنها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند.

با این حال، به شما می‌گوییم که حتی سلیمان با تمام شکوه و جلالش، مانند یکی از آنها لباس نپوشید. اگر خدا علف صحرا را که امروز اینجاست و فردا در آتش افکنده می‌شود، اینگونه می‌پوشاند، آیا شما را، ای کم‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید؟ و می‌دانم که این در اوایل خدمت است، اما این باید برای عیسی، دردناک بوده باشد که به افرادی که متعهد به پیروی از او شده بودند، روی آورد. و او آنها را، ای کم‌ایمانان، می‌خواند.

بنابراین، خدا گیاهان را می‌آفریند و آنها را حفظ می‌کند. ما برای او بسیار بزرگتر از گل‌ها هستیم. و بنابراین، ایمان ایمان دارد که خدا با ما بهتر از گل‌های صحرا رفتار خواهد کرد.

و ببینید، به همین دلیل است که این مسئله به ایمان مربوط می‌شود. به همین دلیل است که او گفت شما ایمان کمی دارید. در نهایت، به این بستگی دارد که آیا شما باور دارید خدایی که همه چیز را خلق و حفظ می‌کند و شما و من را خلق کرده، ایمان کافی دارد تا باور کند که حیاتی را که به ما داده است، حفظ خواهد کرد یا خیر. و این مسئله به ایمان مربوط می‌شود.

در مجموعه خطبه‌ها، یک خطبه جداگانه در مورد این موضوع ایمان اندک وجود دارد. و من فقط می‌خواستم به آن پردازم و چند نکته در مورد ایمان اندک بگویم. بنابراین، متن را رها می‌کنیم، فقط توضیح این عبارت را، و سپس برمی‌گردیم.

مارتین لوید-جونز روش بسیار جالبی برای صحبت در این مورد دارد. او می‌گوید، کم ایمان بودن به چه معناست؟ خب، همه ما، و هر شاگرد مسیح، ایمان کافی برای رستگاری دارد. ما به اندازه کافی ایمان داریم که باور کنیم مسیح کاری را که خودمان نمی‌توانستیم برای خودمان انجام دهیم، روی صلیب برای ما انجام داد.

بنابراین، ما معتقدیم که مرگ او بر روی صلیب به ما امکان دسترسی به پدر را می‌دهد. اما اگر ایمان کمی داشته باشیم، به این معنی است که ایمان کافی برای اعتماد به خدا در فعالیت‌های روزمره زندگی نداریم، که اگر به آن نگاه کنید، می‌گویید، اوه، خدای من، نمی‌دانم کدام یک سخت‌تر بود. کدام یک سخت‌تر بود مردن و دسترسی ما به پدر یا فراهم کردن نیازهای فرزندان؟ حدس من این است که اولی فقط کمی سخت‌تر بود.

و با این حال، وقتی ایمان کمی داریم، برای مورد اول ایمان کافی داریم، اما به این معنی است که برای مورد دوم ایمان کافی نداریم. ما به قدرت نگهدارنده او، قدرت نگهدارنده‌ای که به ما غذا، لباس و سرپناه می‌دهد، اعتماد نداریم. او می‌گوید، می‌دانید، تمام نگرانی‌های خود را به او بسپارید زیرا او به شما اهمیت می‌دهد، اول پطرس می‌گوید، همانطور که پطرس می‌گوید، ۵:۷.

اما آیا ما ایمان کافی برای انجام این کار داریم؟ و وقتی در دسته کم ایمان قرار می‌گیریم، منظورمان این است که نگرانی‌هایمان را به گردن او نیندازیم، چون فکر نمی‌کنیم او به ما اهمیت می‌دهد. بنابراین، خیلی مهم است که ما و مردمان، از طریق موعظه و راهنمایی و هر چیز دیگری، فکر می‌کنم، واقعاً با معنای ایمان داشتن کنار بیاییم، زیرا بدون ایمان، راضی کردن او غیرممکن است، درست است؟ این نکته اساسی است. این چیزی است که خدا می‌خواهد.

خدا می‌خواهد خدای ما باشد. او می‌خواهد ما قوم او باشیم. او می‌خواهد ما در رابطه‌ای با او زندگی کنیم و او در رابطه‌ای با ما زندگی می‌کند.

و پایه و اساس لازم برای این اتفاق، ایمان است. به همین دلیل است که در عبرانیان آمده است که بدون ایمان، خشنود کردن خدا غیرممکن است. این همان اصل اساسی است: ما باید ایمان داشته باشیم که او کیست، اینکه او همان کسی است که می‌گوید هست، و اینکه او آنچه را که می‌گوید انجام خواهد داد.

این بخش اساسی است. و می‌دانید، یک مجموعه موعظه عالی می‌شود که در مورد چگونگی رشد در این نوع ایمان صحبت کند. و نکته‌ای که من به آن رسیدم این است که اول از همه، تشخیص دهیم که باید این کار را انجام دهیم.

خداوند ما را فرا می‌خواند تا به او اعتماد کنیم. و همانطور که گفتم، می‌توانید تصور کنید که اگر همسر ایمان نداشته باشد و شما به خودتان اعتماد نداشته باشید و فرزندانمان به شما اعتماد نداشته باشند، چه ویرانی بزرگی در یک ازدواج یا خانواده رخ خواهد داد؟ و برعکس، بخشی از یادگیری در مورد ایمان این است که، نه، ما مجبور به این کار هستیم.

به ما گفته شده. وقتی نگران بزرگراه ۱۴ بودم، بزرگراه ۱۴ که از آن عبور می‌کنیم، وقتی آنجا نشسته بودم و نگران این بودم که چقدر به یک یدک‌کش نزدیک هستم، آیا هنوز در محدوده آنتن‌دهی هستم، این یک گناه بود. و بخشی از چیزی که شروع به تغییر من کرد، فهمیدن این بود که این یک گناه است، و من باید این را بفهمم.

باید یاد بگیریم که اعتماد کنم. باید یاد بگیرم که نگران نباشم. زندگی کردن در شرایط بی‌اعتمادی توهین‌آمیز و غیرمنطقی است.

این الحاد عملی است که برای فرزندان خدا غیرقابل قبول است. ما فراخوانده شده‌ایم که به تمام وعده‌های خدا ایمان داشته باشیم. بنابراین، من فکر می‌کنم بخشی از پیشرفت در ایمان، صرفاً چالشی است که باید انجام دهیم.

من فکر می‌کنم قدم دوم در رشد ایمان، یادگیری درست فکر کردن است. و این همان نکته‌ای است که عیسی اینجا مطرح می‌کند. او گفت، به پرندگان نگاه کنید.

فقط برای یک ثانیه صبر کن. نفس بکش. از نگرانی‌هایت فاصله بگیر.

به اطرافتان نگاه کنید. به نحوه مراقبت از حیوانات نگاه کنید. به نحوه غذا خوردن آنها نگاه کنید.

بین گل‌ها چقدر زیبا هستند. کمی وقت بگذارید و افکارتان را تغییر جهت دهید. و از نظر الهیاتی، یک راه برای انجام این کار این است که بگویید، خب، دیدید، خدا من را دوست داشت.

من گناهکار بودم. مسیح برای من مرد. آیا منطقی است که فکر کنم او دیگر به من اهمیت نخواهد داد؟ او قبلاً کار واقعاً سخت را انجام داده است.

او قلب سنگی مرا به قلبی نرم و انعطاف‌پذیر تبدیل کرده که می‌تواند تحت تأثیر کار روح خدا قرار گیرد. چرا باور نکنم که او از من مراقبت خواهد کرد؟ بخشی از این [کار] فقط به مکث کردن، فکر کردن و روشن کردن ذهن‌تان در مورد آن بستگی دارد. من به دنبال نقل قولی از مارتین لوتید جونز هستم، اما نمی‌توانم آن را پیدا کنم.

خب، بالاخره پیش می‌آید. و بعد، بعضی وقت‌ها، فکر می‌کنم فقط باید از ایمان بیرون بیایم. فقط باید انجامش بدیم.

ما باید، می‌دونی، خدا می‌گه، من می‌خوام تو خانواده و خونه و آسایش رو رها کنی و بری بوستون و تو گوردون کانول تدریس کنی. اوه، من تازه دارم اینجا احساس راحتی می‌کنم. بعضی وقت‌ها، ما فقط فراخوانده می‌شیم که از ایمانمون بیرون بیایم.

و در نهایت اینگونه است که ما یاد می‌گیریم، اینطور نیست؟ تا زمانی که در نقطه امن خودمان بمانیم، تا زمانی که جایی بمانیم که افراد را می‌شناسیم و می‌دانیم که حقوقی وجود دارد. و می‌دانید، همسرتان یک روز پیش شما می‌آید و می‌گوید، من واقعاً فکر می‌کنم ما کلیسای سیاره‌ای نامیده می‌شویم. واقعاً؟ خب، به محض اینکه خدا به من بگوید، می‌توانیم در مورد آن صحبت کنیم.

روز بعد برگرد. می‌دونی چیه؟ فکر کنم حق با توئه. فکر می‌کنم قراره با ایمان قدم برداریم.

خدایا، من برای امرار معاش چه کار خواهم کرد؟ کجا قرار است زندگی کنیم؟ چطور از بچه‌ها مراقبت کنم؟ چطور؟ اوه، یک لحظه صبر کن. این نگرانی است. بنابراین، من فقط می‌گویم بخشی از گذار از ایمان کم به ایمان زیاد، صرفاً پذیرفتن کلام خدا و پا پیش گذاشتن و انجام دادن آن است.

منظورم این است که کلی چیزهای دیگر هم هست، اما اینها چیزهایی هستند که به نظرم جالب آمدند و ارزش گفتن دارند. فقط فکر می‌کنم تو آنجا نشسته‌ای، شاگرد جدید عیسی هستی، و او می‌گوید، او، تو کم‌ایمان هستی. او، مرد، این حتماً خیلی ناراحت‌کننده بوده است.

تو حتی ایمانی که یک پرنده دارد را هم نداری. پس به هر حال، فقط چند نکته‌ی عجیب و غریب، و چند نکته‌ی عجیب و غریب در مورد آن. راستی، یک نکته‌ی خیلی جالب دیگر هم هست. من آن را در یادداشت‌هایم نمی‌بینم، اما می‌خواهم چیزی در موردش بگویم.

یه چیز خیلی جالب اینجا اتفاق می‌فته. آیا خدا به پرنده‌ها برای یه کیسه دو پنی غذا می‌ده؟ مری پاپینز. شماها که اینجا فیلم ندیدین.

باشه. خدا به پرنده‌ها غذا می‌ده؟ و خیلی راحت می‌شه گفت، خب، نه، اونا میان و از ظرف غذای پرنده‌هام غذا می‌خورن، یا روی زمین دانه پیدا می‌کنن، یا همدیگه رو می‌خورن، یا می‌دونین، اگه به اندازه کافی بزرگ باشه، چند تا عقاب داریم که نزدیک کلبه‌مون لانه دارن. تماشای ماهیگیری شون واقعاً جذابه.

من به عقاب‌ها غذا نمی‌دهم. خودشان غذا می‌خورند. هر روز صبح ساعت هفت، بیرون، شنا می‌کنند، از روی برکه پرواز می‌کنند، ماهی‌های باس دهان کوچک بزرگ.

میشه یه ماهی باس دهان کوچک قدیمی و بزرگ داشت؟ نمیشه، نه؟ آره. وقتی بگیریشون، ماهی باس دهان کوچک بزرگ هستن. باشه.

می‌دانید، شما آنها را می‌بینید، و امیدوارید که آنها تعداد بیشتری از اردک‌ماهی‌ها را بگیرند و از شر آنها خلاص شوند. اما، می‌دانید، شما پرندگان را در حال پرواز، ماهی‌ها و چنگال‌هایشان را می‌بینید و، و با خود می‌گویید، آیا واقعاً خدا به آنها غذا می‌دهد؟ خب، این مسئله‌ای مربوط به کل جهان بینی است. و باز هم من قصد داشتم به طور گذرا به این موضوع اشاره کنم، اما موضوع جذابی است.

وقتی فکر می‌کنید عقاب‌ها یا گنجشک‌های کوچک خودشان را تغذیه می‌کنند، این یک مسئله‌ی جهان‌بینی است. کتاب مقدس می‌گوید که خدا به آنها غذا می‌دهد. و خدا جهان را طوری تنظیم کرده و همچنان در آن، دخیل است که پرندگان را قادر می‌سازد دانه بخورند و عقاب‌ها را قادر می‌سازد ماهی بگیرند، اما در نهایت اوست که در کار لباس پوشیدن و تغذیه‌ی مخلوقات خود است.

بین، جهان‌بینی چیه؟ اینه که چطور به واقعیت نگاه می‌کنی. و وقتی، وقتی با این موضوع کنار اومدی، خیلی راحت‌تر می‌تونی درونیش کنی و بگی، باشه، بله، اون به من هوش و ذکاوت داد. به من فرصت‌هایی داد و به من شغل داد.

در نهایت این چیزی نیست که به من غذا می‌دهد. در نهایت این چیزی نیست که به من لباس می‌پوشاند. دیروز به والمارت رفتم و یک لباس شنا خریدم.

جایی که قراره بریم، اممم، کجا داریم میریم؟ آره. اوتر بنکس. ما داریم میریم اوتر بنکس.

همسرم برای من و دو بچه یک هتل گرفت. و یک رودخانه‌ی خیلی خیلی آرام هم دارد. تا حالا اینها را دیده‌ای؟ من که تا حالا ندیده‌ام، فقط اسمشان را شنیده‌ام.

فکر کنم، فقط، فقط، یه تیوب داخلی برمی‌داری و تو رودخونه شناور می‌شی. خب، من به یه لباس شنا نیاز دارم. پس، می‌رم، و یه لباس شنا خریدم.

آیا خدا آن لباس شنا را برای من فراهم کرد؟ خب، اگر من، اگر از منظر کتاب مقدس به جهان فکر کنم، پاسخ مثبت است. تنها دلیلی که کارت من پذیرفته شد این است که خدا، با لطف و کرم خود، از خلقت خود حمایت می‌کند. پرندگان، گل‌ها، فرزندان

این یک جهان‌بینی کامل است. منظورم این است که یکی از آنها فقط یک نظر سریع بود که یک بار در یک موعظه گفتم. و داشتم به یکی از آقایان کلیسا فکر می‌کردم.

و او شغلش را از دست داده بود، و او یک دوست است. و من می‌دانستم که این موضوع چقدر او را واقعاً و واقعاً آزار می‌دهد. و من فقط یک نظر دادم.

گفتم، یه جورایی کلیشه‌ای بود، اما گفتم، مردها، وظیفه شما تأمین معاش خانواده‌تون نیست. وظیفه شما مراقبت از خانواده‌تونه. که البته وظیفه زن هم همین‌ه که مراقبت کنه.

و دلیل اینکه این را گفتم به خاطر این متن بود. و دوستم، تا جایی که به یاد دارم، بعد از مراسم با چشمانی اشکبار پیش من آمد. و گفت که این خیلی رهایی‌بخش بود.

حالا، من هنوز هم دنبال کار خواهم گشت. وقتی کاری پیدا کنم، هنوز هم خیلی سخت کار خواهم کرد. اما خدا قول داده است که اگر به دنبال پادشاهی او باشم، نیازهای اساسی زندگی را به من بدهد، که مسیر ما هم همین است.

و مدتی طول کشید تا دوستم شغلی پیدا کند، اما خدا روزی‌اش را رساند. و این فقط یک مفهوم رهایی‌بخش برای او بود. اما این یک نوع جهان‌بینی است.

بنابراین، من شما را در نبرد خودتان با نگرانی با این موضوع به چالش می‌کشم: هر کجا که در آن طیف هستید، چگونه به واقعیت نگاه می‌کنید؟ و وقتی پرندگان را در حال غذا خوردن می‌بینید، آیا می‌گویید، خدایا از اینکه به آنها اهمیت می‌دهید متشکرم؟ وقتی گوزن‌ها را در آن سوی رودخانه می‌بینید، می‌دانید، در حال آب گرفتن، می‌گویید، خدایا، از اینکه رودخانه را برای تغذیه حیوانات شگفت‌انگیز خود فراهم کرده‌اید و به من مکانی برای اسکی داده‌اید، سپاسگزارم. می‌دانید، منظورم این است که این یک مسئله جهان‌بینی است. من شما را تشویق می‌کنم که در این راستا فکر کنید.

بسیار خب، دلیل شماره سه درسی از طبیعت در مورد لباس بود. خدا هر آنچه را که می‌سازد می‌آفریند و حفظ می‌کند. خب، او همه چیز را می‌آفریند، و هر آنچه را که می‌سازد حفظ می‌کند.

ما بی‌نهایت ارزشمندتر از پرندگان و گل‌ها هستیم. پس آیا ما باور داریم که او از آنچه خلق می‌کند مراقبت خواهد کرد؟ همه شما امروز صبح خیلی ساکت هستید. از نظر الهیاتی، این [سکوت] بسیار غنی است.

داری بهش عادت می‌کنی، درسته؟ نترس. نترس. باورم نمیشه، اما اون هیچوقت نمیره.

تیم. نه، هرگز اینطور نیست. اخراج شدن شما را به روش‌هایی آزمایش می‌کند که تقریباً هیچ چیز دیگری این کار را نخواهد کرد.

ترسناک و وحشتناک است. چیزی که من دیده‌ام، مخصوصاً در بزرگراه‌های آفریقا و پاناما، اکوادور، رانندگی در بزرگراه‌ها به ایمان بیشتری نیاز دارد تا اینکه به خدا برای نجات و نجات دیگران توکل کنید. رانندگی در بزرگراه‌های برخی از کشورهای جهان سوم به ایمان بیشتری نیاز دارد تا اینکه... چطور؟ فقط به این دلیل که خیلی خطرناک است؟ بزرگراهی که ما از نایروبی به الدورت می‌رویم... او، اینجا در آفریقا، باشه

سومین خطرناک‌ترین در جهان است. واقعاً؟ خب، ما پرواز می‌کنیم. خب، اگر قرار باشد داستان سامری... نیکوکار را دوباره تعریف کنید، مثلاً بگویند، روزی مردی از نایروبی به... الدورت رفت

الدورت، آره، باشه، آره. آقا. آره، فکر می‌کنم که... من از شما... ایمان شما قدردانی می‌کنم و فکر می‌کنم چیزی که متوجه شده‌ام، و به همین دلیل است که همه اینها را مطالعه می‌کنم، این ایده خداست که پشت خیلی‌هاست.

و این خدایی است که عیسی درباره‌اش صحبت می‌کند. خیلی از این‌ها به درک ما از خدا بستگی دارد. اگر دعایی باشد، من دعا خواهم کرد.

من زنده خواهم ماند. آره. درسته. درسته. آره. آره. آره.

خوبه. بذارید تکرار کنم. اساساً نکته اینه که یه خدایی پشت این موعظه هست، و بخش زیادی از موعظه به ما کمک می‌کنه تا بفهمیم خدا کیه و چطور عمل می‌کنه، و خب، اینها به یه معنا، همه نکات کاربردی هستن، اما مدام ما رو به سمت درکمون از خدا برمی‌گردونن، و اینکه آیا این درک درستیه؟ بله، نکته خیلی خوبیه.

این چیز کوچک، آیا به اندازه یک دانه خردل است؟ اگر می‌خواهید این را با دانه خردل مقایسه کنید، باید بگویند که این از یک دانه هم کمتر است. من فکر می‌کنم نکته دانه خردلی که کوه را به اقیانوس می‌اندازد این است که قدرت در ایمان شما نیست، بلکه در هدف ایمان شماست. بنابراین فکر می‌کنم نکته کمی متفاوت، مطرح می‌شود، اینکه اگر واقعاً معتقدم که اراده خداست که کوه سنت هلن به اقیانوس آرام انداخته شود، به ایمان زیادی نیاز ندارم؛ این قدرت حرکت دادن هلن است. و با توجه به آخرین انفجار، که چندان دور نیست، قدرت در خدایی است که در واقع کوه را حرکت می‌دهد، و این نکته متفاوتی است که ما اغلب داریم. ایمان کمی به شخصیت خدا داریم.

اگر تا به حال به شمال غربی اقیانوس آرام سفر کرده‌اید، حتماً باید به دیدن کوه سنت هلنز بروید. درست در کنار جاده پنج قرار دارد. من در تمام عمرم، در هیچ کجای دنیا، چیزی شبیه به هلنز ندیده‌ام.

وقتی آن چیز منفجر شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ شما حدود ۲۰ مایل به آنجا می‌رسید و ناگهان متوجه می‌شوید که همه درختان به زمین افتاده‌اند، اما نکته عجیب این است که همه آنها در یک جهت به زمین افتاده‌اند و این اتفاق حدود ۲۰ مایل ادامه دارد. وقتی هلنز منفجر شد، همه چیز را تا شعاع پنج مایلی متلاشی کرد. هیچ چیز.

دریاچه اسپیریت در پایین‌ترین قسمت آن قرار دارد و کل دریاچه از آن بیرون رانده شده است. دیواره کوه به داخل بستر آب فرو رفته است. وقتی آب دوباره پایین آمد، اکنون 60 متر بالاتر از حد معمول بود.

و این فقط یک آتشفشان است. و شما شروع به شنیدن تعداد چیزهایی می‌کنید که برای متلاشی شدن لازم است. این فقط درختان را منفجر نکرده است.

هیچ چیزی آنجا نیست. آنها را متلاشی کرد. و متوجه می‌شوید که خدای ما با کلام خود، جهان هستی را به وجود آورد.

و این فقط یک کوه است که به پهلو در حال حرکت است. به هر حال، کاری که آنها انجام داده‌اند این است که کار بسیار خوبی انجام داده‌اند و به طبیعت کمک نکرده‌اند، از آن نقل قول نکرده‌اند و آن را بازسازی کرده‌اند. و طبیعت‌گرایان فقط به این دلیل که آن را تماشا می‌کنند، عاشق این هستند.

بنابراین، آنچه می‌بینید طبیعی است... راه خداست برای احیای یک سرزمین ویران شده. و من قبلاً هرگز چیزی شبیه به آن ندیده‌ام. زمانی بود که داشتم به سمت دریاچه اسپریت می‌رفتم و از گوشه‌ای پیچیدم، اما کس دیگری را ندیدم.

و برای یک ثانیه مکث کردم. با خودم فکر کردم، آیا من روی ماه هستم؟ منظورم این است که واقعاً جذاب است. در واقع، یکی از فصل‌های کتابی که دارم روی آن کار می‌کنم درباره کوه سنت هلنز است و اینکه با رفتن به این کوه چه چیزهایی درباره خدا می‌توانید یاد بگیرید.

اما اگر گذرتان به شمال غربی اقیانوس آرام افتاد، به خودتان لطفی کنید. به کوه سنت هلنز بروید. فکر نمی‌کنم جایی مثل آن وجود داشته باشد.

خب، به هر حال. من چی بودم... در واقع یه... اوه! شما سیستماتیک رو در نظر بگیرید. بعضی وقت‌ها، با نگاهی به کتاب مقدس شروع می‌کنید.

اما اولین موضوع اصلی در هر الهیات سیستماتیک چیست؟ الهیات به معنای واقعی کلمه، آموزه خدا است و این همان چیزی است که شما می‌گفتید: همه چیز از درک ما از خدا ناشی می‌شود. منظورم این است که کاملاً همه چیز با آن مرتبط است.

و به همین دلیل است که کتاب مقدس با سفر پیدایش شروع می‌شود، زیرا از آنجاست که شما شروع به یادگیری چیزهای زیادی در مورد اینکه خدا کیست می‌کنید، به عنوان خدای خالق، به عنوان خدای نگهدارنده، به عنوان خدای رابطه‌ای، به عنوان خدای مقدس، به عنوان خدایی که، می‌دانید، وقتی آدم و حوا را با خز پوشاند، این از کجا آمد؟ او یک حیوان را کشت. حالا، نمی‌دانم نظر شما در این مورد چیست، اما فکر می‌کنم سی. اس. لوئیس درست می‌گوید. من فکر می‌کنم همه حیوانات می‌توانستند صحبت کنند.

و آنها قطعاً با هم دوست بودند. آنها همدیگر را نمی‌خوردند. همه پیش آدم می‌آمدند و او آنها را نامگذاری می‌کرد.

منظورم این است که او با حیوانات رابطه شخصی داشت. و آدم و حوا گناه کردند، و خدا اساساً یکی از حیوانات خانگی او را کشت و آن را دور آنها پیچید. این یک ژاکت بافتنی زیبا نیست.

منظورم این است که این یک حیوان مرده است که شما قبلاً در یک سطح یا سطح دیگری با آن رابطه داشتید. بنابراین، شما خدا را به عنوان خدای رستگاری دارید. شما کفاره جایگزین دارید.

منظورم این است که همه چیز در پیدایش ۱، ۲ و ۳ آمده است. اما با این شروع می‌شود که خدا کیست؟ و من در واقع فکر می‌کنم سیستماتیک وین با دکترین کتاب مقدس شروع می‌شود، که جای قابل فهمی برای شروع است. اما بعد همه آنها با الهیات به معنای واقعی کلمه، یعنی کلام خدا، شروع می‌کنند. بسیار خب.

بیاید این را تمام کنیم. بنابراین، نتیجه‌گیری در آیات ۳۱ تا ۳۴ آمده است. پس نگران نباشید.

او دارد به موضوع اصلی‌اش برمی‌گردد. پس نگران نباشید. نگویید، چه بخوریم؟ چه بنوشیم؟ چه بپوشیم؟ او می‌گوید، بت‌پرستان، کسانی که خارج از عهد یا رابطه با خدا زندگی می‌کنند.

و ترجمه قدیمی «غیریهودیان» است، که باعث می‌شود اینطور به نظر برسد که در مورد یهودیان غیرمؤمن، صدق نمی‌کند. و در مورد یهودیان غیرمؤمن صدق می‌کند. و به همین دلیل است که همانطور که گفتم، با بت‌پرستان همراه می‌شود NIV.

برای بت‌پرستان، کسانی که خارج از عهد یا رابطه با خدا هستند، حداقل یک رابطه عهد جدید برقرار می‌کنند، زیرا بت‌پرستان به دنبال این چیزها هستند. منظورم این است که آنها وسواس غذا و نوشیدنی و لباس دارند.

بت‌پرستان دنبال این چیزها می‌دوند. پدر آسمانی شما می‌داند که شما به آنها نیاز دارید. منظورم این است که او احمق نیست.

او می‌داند که تو به لباس نیاز داری. او می‌داند که تو به غذا نیاز داری. او می‌داند که تو به نوشیدنی نیاز داری.

نگران چیزی که مسئولیتش با تو نیست نباش. خب، چیکار کنیم؟ و این آیه مورد علاقه من در کتاب مقدس است. اول پادشاهی او را بجوید.

اول عدالت او را بطلبید. و سپس همه این چیزها را. و همه این چیزها چیستند؟ پیشایندها چیست؟ مسکن، خوراک، پوشاک، مسکن.

نه کابین، نه مرسدس بنز است. نه بی‌ام و است. نه کابین.

. اما همه این چیزها. ما محتاج اولیه زندگی. نیازهای ما، نه طمع ما.

همه این چیزها را می‌توان به شما داد. حالا، پرندگان سخت کار می‌کنند. ما قرار است سخت کار کنیم.

اما در نهایت، این خداست که می‌بخشد. پس نگران فردا نباشید. فردا نگران خودش خواهد بود.

هر روز به اندازه کافی در دسرهای خودش را دارد. بسیار خوب. بنابراین، او تز خود را در آیه ۳۱ دوباره بیان می‌کند.

نگران نباش. و بعد او دو دلیل آخر را به ما می‌دهد، اینطور نیست؟ در آیه ۳۲. دلیل اول، خدا پدر ماست.

این دلیل شماره یک برای نگران نبودن است. غیریهودیان و یهودیان غیرمذهبی خارج از خانواده ایمان هستند. خدا پدر آنها نیست.

غذا، لباس و سرپناه آنها نیست. البته، تا حدودی این کار را انجام می‌دهد. او باران را بر عادل و ظالم می‌ریزد، درست است؟ اما او هیچ تعهدی برای تأمین ما محتاج زندگی کسانی که خارج از خانواده خدا هستند ندارد.

اما اگر فرزند ایمانی هستی، او پدر توست. او پدر توست. او متعهد شده است که اینها را برای تو فراهم کند.

بنابراین، دلیل شماره یک این است که خدا پدر ماست. ما در یک رابطه پدر-پسری، پدر-دختری زندگی می‌کنیم. فقط می‌خواهم بگویم که این فقط دلیل آخر است.

همین‌جا بس است. خب، این بحث نهایی را مطرح می‌کنید که چرا نباید نگران باشیم. و بعد کاری که او می‌خواهد بکند این است که تز خود را به صورت منفی بیان کرده است.

نگران نباش، نگران نباش، نگران نباش. و در آیه ۳۳، او تغییر جهت می‌دهد و آن را به طور مثبت بیان می‌کند. بنابراین تقریباً همان چیز است.

به جای نگرانی، پادشاهی او را بجوید. گرسنگی و تشنگی، به زبان خوش‌یمن، گرسنگی و تشنگی برای عدالت او. و سپس، چون او پدر ماست، آنچه را که برای زندگی نیاز داریم، برای فرزندانش فراهم خواهد کرد.

در این دنیا، بیشتر برای خدا زندگی کن تا برای خودمان. پادشاهی خدا از پادشاهی خودمان مهم‌تر است. دعای پروردگار را به یاد داشته باش: پادشاهی تو بیاید.

و اگر این کار را انجام دهیم، او از ما مراقبت خواهد کرد. نتیجه این است که ما در آیه ۳۴ هستیم. نتیجه همه اینها این است که دیگر جایی برای نگرانی وجود ندارد.

جایی برای نگرانی نیست. وقتی نگران هستیم، ذهنمان را با فقدان... پر می‌کنیم. این نوعی تصویر است که من دوست دارم این است که ذهن ما محدود است. اینکه ذهن ما فقط می‌تواند اطلاعات محدودی را در خود جای دهد.

و بنابراین اگر ذهن خود را با عدم اعتماد پر کنیم، اگر روی خودمان و مشکلات و ترس‌هایمان تمرکز کنیم، اگر روی نگرانی‌هایمان تمرکز کنیم، کاری که انجام می‌دهیم این است که خدا را بیرون می‌اندازیم. زیرا جای کافی برای هر دو وجود ندارد. اما اگر بیش از هر چیز دیگری به دنبال خدا باشیم، اگر ذهن ما از او، عشق او خرد او، اعتماد به او و اطمینان به او اشباع شده باشد، دیگر جایی برای نگرانی وجود نخواهد داشت، یا حداقل به همان اندازه جای نگرانی وجود نخواهد داشت.

و ما می‌توانیم با دانستن اینکه در آغوش او هستیم و او از ما مراقبت خواهد کرد، آرامش پیدا کنیم. فکر می‌کنم این برای من فقط یک تصویر مفید است. این به آن معنا نیست که مسیحیان می‌توانند تنبل باشند یا کار نکنند، درست است؟ پرندگان سخت کار می‌کنند.

پولس، افراد تنبلی را که از کلیسا امرار معاش می‌کردند، طرد می‌کند، نظم و انضباط کلیسای را اعمال می‌کند. دوم تسالونیکیان. این بدان معنا نیست که ما سخت کار نمی‌کنیم. اما در نهایت، همانطور که کار خود را انجام می‌دهیم، همانطور که آنچه را که خدا ما را به آن فراخوانده است انجام می‌دهیم، در نهایت خدا کسی است که روزی می‌دهد و ما باید به او اعتماد کنیم.

در بیت ۳۴، من از اینجا به بعد به نوشته‌های مارتین لوید-جونز رسیدم. بیت ۳۴ خیلی طعنه‌آمیز و بامزه است. خیلی قشنگه.

نگران فردا نباش. فردا نگران خودش خواهد بود. چیزهایی وجود خواهد داشت که او نمی‌گوید فردا باید نگران‌شان باشی، اما فردا چالش‌های خودش را خواهد داشت.

و ما به اندازه کافی امروز داریم که روی آن تمرکز کنیم. پس فقط در زمان حال بمانید. در زمان حال بمانید.

نگران فردا نباش. مارتین لویید-جونز می‌گوید: «نگرانی یک نیروی فعال است. نگرانی قوه‌ی تخیل است.» فوق‌العاده‌ای دارد.

می‌تواند انواع چیزها را تصور کند، درست است؟ انواع احتمالات. نگرانی ما را به آینده منتقل می‌کند، و ما نگرانی‌هایی را تجربه می‌کنیم که حتی وجود ندارند. منظور استات در این مورد همین بود، اینطور نیست؟ آیا اگر نگران چیزی باشید که اتفاق نمی‌افتد، نگرانی‌تان غیرضروری است؟

اگر این اتفاق بیفتد، شما دو بار نگران شده‌اید. امروز نگران هستید. فردا هم نگران خواهید بود. پس نگران فردا نباشید.

روی زمان حال تمرکز کنید. فردا ممکن است چالش‌های خودش را داشته باشد. نگران امنیت روزانه‌مان، چه امروز و چه فردا، نباشید.

فردا قطعاً با چالش‌ها و ناامیدی‌های خودش از راه خواهد رسید. و اضافه می‌کنم، فردا همچنین با لطف خدا خواهد آمد که برای عبور از فردا کافی خواهد بود. پسر، تو نه تنها باید به قدرت خدا، بلکه به حکمت و عشق خدا نیز اعتماد کنی.

چون ممکن است روش او برای فراهم کردن نیازهای شما، آن چیزی نباشد که شما می‌خواهید، درست است؟ منظورم این است که این بخشی از واقعیت است. او ممکن است با باز کردن یک تخت در پناهگاه بی‌خانمان‌های محلی، نیازهای شما را برآورده کند، درست است؟ و سوال این است که آیا شما به اندازه کافی او را دوست دارید و به او اعتماد دارید که تصمیم او را در مورد چگونگی فراهم کردن نیازهایتان بپذیرید؟ دیشب تجربه جالبی بود. خب، چیز مهمی نیست، پس به شما می‌گویم.

ما دیروز داشتیم در مورد پول صحبت می‌کردیم، درسته؟ ما از تصویرسازی برای کمک به مردم استفاده رفتیم تا یک میلک شیک هلو بگیریم چون مت می‌گوید آنها بهترین چیزهای Chick-fil-A می‌کردیم، و من به دنیا هستند. خب، اساساً، او تلویحاً این را گفت؛ او نگفت. و بنابراین، من به آنجا رفتم، و یک مرد در گوشه خیابان و روی صندلی با تابلوی نشسته بود و درخواست پول می‌کرد.

و، می‌دونی، وقتی با هم شریک شدیم، من معمولاً چیزی نمی‌دم. و به چیز دیگه هم بود. دوست دارم بگم که روحیه‌اش بود، اما به چیز دیگه بود.

و من وارد آن شدم و آنجا نشستم. چه کار کنم؟ خب، من به او پولی نمی‌دهم. این کار را نخواهم کرد. اما می‌دانید، من او را نمی‌شناسم، داستانش را نمی‌دانم، نمی‌دانم چرا آنجاست.

و من وارد چیک-فیل-ای شدم، و با دختر پشت پیشخوان صحبت کردم، و گفتم، آیا او را همیشه آنجا می‌بینی؟ و او گفت، من فقط یک یا دو بار قبلاً او را آنجا دیده‌ام. بنابراین، من همین الان یک شام چیک-فیل-ای برایش خریدم و به او دادم. و او خیلی سپاسگزار و قدردان بود، و از نحوه صحبت کردنش می‌شد فهمید که چالش‌های دیگری هم وجود داشته است.

داشتم فکر می‌کردم که او اصلاً نمی‌داند. نمی‌دانم مسیحی است یا نه، اما اصلاً نمی‌دانست چطور قرار است Chick-fil-A نیازهایش را برآورده کنند. شاید عاقلانه باشد که روی صندلی‌ای بنشیند که تابلوی بیرون از یک یا چیزی شبیه به آن؟ شاید نقشه‌ای در کار IHOP و آن طرف خیابان دارد؟ آیا آنجا وافل هاوس است یا A است. اما به این فکر افتادم که او اصلاً نمی‌دانست غذایش از کجا می‌آید.

و با این حال خداوند او را تأمین کرد. به همین ترتیب، و ممکن است اینطور نباشد، منظورم این است که اینطور خواهد بود؛ یادم می‌آید وقتی آژوسا را ترک کردیم و برای اولین بار به اسپوکن رفتیم، دوران واقعاً سختی را پشت سر گذاشتیم؛ من در حال نوشتن نرم‌افزار بودم. من یک بسته نرم‌افزاری مدیریت کلیسا و یک بسته نرم‌افزاری مدیریت اهداکنندگان نوشتم.

یک شرکت در سانفرانسیسکو قصد داشت آن را بفروشد. من از کارم در آژوسا استعفا دادم، به اسپوکن نقل مکان کردم و قرار بود مدتی برنامه‌نویسی کنم. و معلوم شد که آن شرکت در سانفرانسیسکو است و فکر نمی‌کنم آنها هرگز قصد پرداخت به من را داشته باشند.

و بنابراین، ما آنجا هستیم. می‌دانید، هیچ چیز بی‌ارزش‌تر از مدرک دکترا در عهد جدید نیست. من مدرک دکترا الهیات ندارم، اما مدرک کارشناسی ارشد دارم.

دارم انجامش میدم. همیشه بری کلیسا و بگی دوست دارم تو بخش کارکنان کار کنم. مدرک دکترایت رو از کجا گرفتی؟ او نا که ندارن.

می‌دونی، تو دکترا داری، اوه، پس می‌تونی، اما این در دنیای واقعی صدق نمی‌کنه. می‌دونی، دکترا ی عهد جدید بی‌ارزشه آگه شغل تدریس نداشته باشی. تقریباً بی‌ارزش.

و ما آنجا نشستیم بودیم و داشتیم می‌رفتیم، نمی‌دانم چه اتفاقی قرار است بیفتد. و من داشتم تلفنی با کسی صحبت می‌کردم. این مربوط به زمانی است که برای تماس‌های تلفنی راه دور هزینه می‌گرفتیم.

و همسرم پایین آمد. پرسید، با کی داری حرف می‌زنی؟ و من گفتم، خب، فکر کنم یکی از گزند رپیدز. او رفت، باشه.

گفت، فقط بذار یه چیزی بهت بگم. گفتم، باشه، پس، دومی. گفت من با این مشکلی ندارم.

باید بدونی که ما ۱۰ دلار داریم. خب، شاید بهتر باشه مکالمه تلفنی رو تموم کنی. هی، برات یه ایمیل می‌فرستم.

یا شاید آن موقع، هنوز یک نامه بود. و من گیر افتاده بودم. و آن دوره جالبی بود.

بهترین دوران زندگی‌مان. کاملاً فقیر بودیم. خانه‌ای داشتیم.

اما ما مطلقاً هیچ چیز نداشتیم. و چون بچه‌ها هنوز کوچک بودند، به فتیله پناه بردیم.

و برای رابین خیلی سخت بود که همچین پولی رو قبول کنه. و راستش رو بخوای خجالت‌آور بود. آدم هیچ‌وقت فکر نمی‌کنه که مجبور باشه با یارانه‌های دولتی زندگی کنه.

اما ما برای چند سال کلی تخم مرغ و کلی کره بادام زمینی گیرمان می آمد. یک روز، از طریق پست، یک چک ۲۰۰ دلاری آمد. و رابین آن را باز کرد.

«خدا خیرش بدهد. گفت» از این متنفرم «گفتم»: ۲۰۰ دلار؟ می توانم چیزی غیر از کره بادام زمینی بخرم

اما سخت بود. برای هر دوی ما سخت بود. انگار در هم شکسته شده بودیم

اما به جایی رسید که گفتیم، هیچ راهی وجود ندارد که بتوانیم خودمان را تأمین کنیم. بنابراین، من تعجب می کنم که خداوند این ماه چه کاری قرار است انجام دهد. و تقریباً به نوعی، نه یک بازی، بلکه فقط یک تمرین ایمان بود.

مثلاً، اوه، باشه. خدای من، این ماه می خواهی چیکار کنی؟ و بالاخره، یهوپی بهم زنگ زد که برم به کم حروفچینی کنم. گفتم، اوه، خب، من کامپیوتر دوست دارم

من می توانم این را بفهمم. و به جایی رسیدم که تقریباً تمام کتاب های زوندروان را اگر به زبان های عبری و یونانی بودند، خودم حروفچینی می کردم. بنابراین، حدود سه سال حروفچینی کردم

فقط خداست. و نکته ای تمام این ها این بود که بگوئیم، گاهی اوقات ما از نحوه ای فراهم کردن حاجات توسط او خوشمان نمی آید. این آنطور که ما می خواهیم نیست

کافی نیست. یا نوع مناسبی از پول نیست. وقتی هرگز به عنوان خیریه پولی به شما داده نشده باشد، آن چک اول واقعاً سخت است، اینطور نیست؟ فکر می کنم بیشتر ما چیزی شبیه به این را تجربه کرده ایم

تحملش واقعاً سخته. بنابراین، فکر می کنم بخشی از نگرانی اینه که، خب، خدایا، فکر می کنم تو می تونی از ما مراقبت کنی، اما مطمئن نیستم که از روشی که قراره انجامش بدی خوشم بیاد. و خدا می گه این واقعاً حق تو نیست، گل کوچولو

ملخ. من با ملخ کوچولوم هر طور که دلم بخواد رفتار می کنم. بنابراین، فکر می کنم این هم بخشی از نگرانی است، اینکه، باشه، من از گرسنگی نمیرم

بچه هایم بدون لباس نمی روند، اما... منظورم این است که من دوست دارم برای خرید لباس زیر به فروشگاه بروم. خدا می گوید موضوع این نیست. بنابراین فکر می کنم تمام این نگرانی به همان Salvation Army چیزی برمی گردد که تو گفتی، جیسون. واقعاً به دیدگاه ما نسبت به خدا برمی گردد

آیا به او اعتماد داریم؟ و این فقط اعتماد به قدرت او نیست. آیا ما حاضریم بپذیریم که او چگونه کارها را برای ما انجام می دهد؟ و این یک چالش است. چون من هرگز به فرزندم نمی گویم که لباس زیرش را از ارتش نجات بخرد

لباس زیر استفاده شده. من این کار را نمی کنم. اما ممکن است که خدا... من دوستانی دارم که تمام لباس هایشان را از آنجا می خرند

آنها کاملاً از آن راضی هستند. بیشترین لذت را از آن می برند. و از اینکه خداوند لباس زیرهای دست دوم از فروشگاه دست دوم ارتش نجات برایشان فراهم کند، ناراحت نمی شوند

یا هر جایی که به مغازه دست دوم فروشی می‌روند. این نوع ایمانی است که خدا از ما می‌خواهد. و اگر آن را داشته باشیم، می‌توانیم با تمام وجود پادشاهی او را بطلبیم، عدالت او را بجوییم.

ما می‌توانیم شاهد باشیم که او می‌خواهد، آنطور که خودش می‌خواهد، به روشی که خودش انتخاب می‌کند، و به مقدار و کیفیتی که خودش انتخاب می‌کند. و بنابراین، ما فراخوانده شده‌ایم که فقط در زمان حال زندگی کنیم، روی پادشاهی او تمرکز کنیم، و هر چالشی که امروز داریم، هر چالشی که فردا وجود داشته باشد، فردا با آن چالش‌ها روبرو خواهیم شد. اما نه امروز.

باشه؟ چیز سختیه. فکر کنم وقتی شروع می‌کنی واقعاً به این فصل پردازی. چند تا عکس دیدیم؟ اول پادشاهی خدا و عدالت او رو جستجو کن.

قاب‌های پف‌دار، زیبا و طلایی. وقتی به آن فکر می‌کنید، واقعاً، واقعاً سخت است.

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۱۳، متی ۶:۲۵، و پس از آن، در مورد نگرانی و توکل به خدا است.